

رنگهای متوالی مرکز در طبقه مربوط به لایه‌های متوالی متوالی رسوب کرده درون حفره‌های صخره‌ها

زمان حال

نوشته فرناندو اینسا

توجه شدید به گذشته اساطیری و آینده درخشان، زمان حال را در امریکای لاتین از یادها برده است.

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آغاز تاریخ می‌زیند دنبال کنند. سبکهای زندگی گذشته و اکنون در کنار هم به هستی خود ادامه می‌دهند، گرچه مانند لایه‌های زمین شناختی که تاریخ بشر را مشخص کرده‌اند از یکدیگر جدا نیستند و ارتباطی با هم ندارند. به همین دلیل هر اندیشه‌ای درباره‌ی گذراک زمان دارای یک دلالت ضمنی فضایی است.

آمریکای لاتین قاره‌ای است که در آن انسان پیش از تاریخ، انسان قرون وسطایی و انسان پیشرفته می‌توانند با هم جای سلامتی کننده و این نقل قولی بود از تصویر جانتادار تریسندو کوبایی آلمو کارنتیر.

این مشخصه، که به معنای این است که لایه‌های متوالی هنر پیش از کشف قاره‌ی آمریکا، هنر مستعمراتی، آفریقایی و مدرن همگی را می‌شمارد با هم و در آن واحد، و گناه در

هر چه قلیق بیشتر به پیش می‌راند سفر در پایش بیشتر تبدیل به سفری در زمان و تاریخ چشم انداز می‌شود که به این توشیح، قهرمان رمان گاتامبا، نوشته‌ی نویسنده‌ی ونزوئلایی روسولو گالکوس، همچنانکه اورینتو کو را به سوی سرچشمه‌ی آن در قلب جنگلهای گویان می‌سپارید، دجسار شکفتی است. شخصیت او نیز به مانتین زمان ولز دارد تا از سدعایی که ظاهراً تاریخ آمریکای لاتین را اشیر زمان کرده بگذرد.

این گونه تجربه‌ها دیگر فقط موضوعهای ادبی نیستند. به مسافران که از قاره‌ای به قاره‌ی دیگر می‌روند این احساس دست می‌دهد که به زندگی در عصر دیگری راه پیدا کرده‌اند. این مسافران چه با هواپیما سفر کنند و چه با پای پیاده یا بر پشت قاطر، در هر حال می‌توانند دریای گذشته‌های تاریخی را از پایتختهای فوق مدرن تا دهکده‌ها و قیابلی که هنوز در

آیا زمان به عشق نمی‌ماند؟

و منجمی پرسید: آقا،

ساعت چند است؟

گفت:

تو زمان را می‌سنجی

که بی‌اندازه و سنجش‌ناپذیر است.

رفتارت را با ساعتها و فصلها سازگار می‌کنی

و حتی حالت روحیت را مطابق آنها جهت

می‌دهی.

با زمان جویی می‌سازی که بر لب آن بنشیني

و گذرش را تماشا کنی.

ولی بی‌زمانی درون تو از بی‌زمانی آگاه است.

و می‌داند که دیروز فقط خاطرهٔ امروز

و فردا رؤیای امروز است.

و آنکه در تو آواز می‌خواند و انتظار می‌کشد

هنوز در محدودهٔ نخستین لحظهٔ پسرانکنن

ستارگان در آسمان

ساکن است.

چه کسی در درون تو احساس می‌کند

نیروی عشق‌ورزی‌بن بی‌مرز دارد؟

با این حال، چه کسی احساس می‌کند که همین

عشق

با همهٔ بی‌مرز بودنش،

به دور مرکز وجود او حلقه زده و از سودای

عشقی

به عشق دیگر و از عملی عاشقانه به عمل

دیگر بی‌جنبش است؟

و آیا زمان هم‌چون عشق بسخش‌نایپذیر و

بی‌مکان نیست؟

ولی اگر اندیشهٔ تو وامی‌داردت

زمان را با فصلها بسنجی،

بگذار هر فصلی همهٔ فصلهای دیگر را در بر

گیرد،

و بگذار امروز گذشته را با خاطره‌هایش

و آینده را با آرزوهایش دور گیرد.

خلیل جبران

نویسندهٔ لبنانی

(یاسر، از انتشارات آفرود)

تابه نیویورک ۱۹۶۲



منظره‌ای واحد مشاهده کرد. مسافران بسیاری را دچار شگفتی کرده است. هنگامی که در ۱۹۳۸ آنتوره پرتون از مکزیکو دپن می‌کرد این فکر به ذهنش راه یافت که شرایط طبیعی انقلاب سوررنالیستی را در این دنیای دوره‌های گوناگون پیدا کرده است. دیگران برای توصیف جنبه‌های گوناگون مناظر آمریکای لاتین از عباراتی چون «سورنالیسم جادویی» و «واقعیت شگفت‌انگیز» استفاده کرده‌اند.

از زمان کشف قارهٔ آمریکا توسط اروپاییها ادواک زمان از موضوعهای بحث‌انگیز بوده است. گذشته، حال و آینده یکی بعد از دیگری در پیش روی ماست، اما نه در غسطنی مستقیم بلکه در یک سیر تکاملی هرج و مرج آمیز با عواملی ذهنی چون نیت، آرزوها، خود زندگی، و آن احساسی که اسوالد اینستگلر «خصلت ارگاتیک» نامیده‌یو نذنتگاتنگ دارند.

دنیای گذشته سرخوستان پیش از استیلای اسپانیا، که جنبهٔ آرمانی برای آنها پیدا کرده است، به شدت با مفهوم آینده‌ای با تکنولوژی عالی و شتاب تب‌آلود فعالیت اقتصادی بین‌المللی در تعارض است. ولی گذشته به صورت حسرت دوران پیش صنعتی، روستایی و پدروسالاری که هنوز هم در

وانگهی، همان گونه که میگوئیم لئون - پورتیلا مورخ مکزیکي اشاره می‌کند، افسانه‌هایی که هیئت‌های مذهبی و وقایع نویسان گردآوری کرده‌اند و به پیش از سلطهٔ اسپانیا مربوط می‌شود خود به عصری اشاره دارند که نوع بشر در خوشبختی و فراوانی مسی‌زیسته است. بعضی معتقدند سرخپوستان آمریکایی مردمی هستند که طبیعتاً به عدالت گرایش دارند و چیزی دربارهٔ مفاسد مالکیت نمی‌دانستند. حتی پیشگویی‌هایی دربارهٔ «عصر سیمین کلیسای سرخپوستی» شده بود که در آن تضایل کلیسای نخستین در پرتو این کشف دوبارهٔ خلوص روحی از نو آفریده می‌شوند.

در سراسر قرن شانزدهم مورخان این روایت از گذشتهٔ سرخپوستان را که جنبهٔ آرمانی به آن داده شده است رواج دادند، تبدیل به نقل محافل کردند و هنوز هم تا به امروز در بسیاری از کتاب‌های مربوط به تمدن‌های باستانی آمریکا وجود دارد. نسبت دادن تضایل یک نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آرمانی به گذشتهٔ پیش از کشف آمریکا سرانجام مردم را به این اعتقاد رهنمون می‌شود که همهٔ مفاسد بعدی قارهٔ آمریکا ریشه در تسلط اسپانیا دارد. ساده کردن مسائلی وار شرایط پیش از ۱۴ اکتبر ۱۴۹۲ و پس از آن هنوز هم موضوع روز است. پنج قرن پس از ضربهٔ حاصل از برخورد دو جهان، کشمکش‌های میان گذشته و حال و آیندهٔ آمریکا هنوز هم مایهٔ بحث و جدل است.

آینده به معنای دگرگونی و پیشرفت

آرمان‌های عصر روشنگری و قرن مثبت‌گرایی پس از آن، به آمریکا درک دقیقی از دوران آینده بخشید. گذرگاه زمان تبدیل به «تکامل» شد و حتی ممکن بود تغییرات بنیادی به بار آورد. از این رو هنگامی که ملت‌های این قاره استقلال خود را کسب کردند در سرمد شوق ابداع آینده ایجاد شد. سیاستمداران و روشنفکران سازماندهی آنچه را دوران نوین می‌نامیدند آغاز کردند.

زمان و دگرگونی پیوند ناگسستی پیدا کردند، ولی میزان دگرگونی برای یک دورهٔ زمانی مشخص متفاوت بود. بعضی چنان اعتقادی به پیشرفت داشتند که فکر می‌کردند آینده همان حال است که پیوسته در تکامل است و رشد آن بستگی دارد به آموزش و پرورش و گشتاور افزایش جمعیت، خواه در نتیجه مهاجرت باشد و خواه پرورش «جهانی» نژاد از طریق جنگگیری - سارمنتیو در آرژانتین و واسکو نلسون در مکزیکو از این دسته‌اند.

بعضی دیگر طرفدار دگرگونی بنیادی و انقلابی بودند. باید به نحو قاطع با گذشته قطع رابطه کرد، در کشورهای که هیچ چیز هرگز روال ثابت ندارد، اعتماد بسی صیراسته به عقی‌نگری رهنمون انقلابها بود.

این دورنگری دربارهٔ آینده بدان سی‌انجامد که آگاهی افراد دربارهٔ مقیاس زمانی مشترک وحدت پیدا کند و این مقیاس زمانی مشترک جهان‌نگری مشترکی است که شعایر،



صحنه‌ای خیابانی در کرانکا (اکوادور)

بسیاری از بخش‌های قاره غالب است و وجود دارد. این گذشته‌ای است که ممکن است هم برای محافظه‌کاران مرتجع و هم برای انقلابیون رومانیک الگوی آینده باشد. مدت زیادی از کشف آمریکا به وسیلهٔ اروپاییان نگذشته بود که این قاره خزانهٔ اعتقاداتی شد که دیگر در اروپا رایج نبودند. علایم بسیاری گویای این بود که عصر طلایی ریشه‌های تاریخ بشر در بر جدید وجود داشته است - عصر فراوانی، عصر خوشبختی انسان و همزیستی عاشقانه که شمر! و تاریخ‌نویسان یونان و روم از آن با منظر بهنشی دوران آرکاد آب و هوای گرم و عصر فراوانی تعنا یاد کرده‌اند. دورانی که در عصر آهن اروپا گم شده بود در آمریکای قرن شانزدهم پیدا شد.

جهان مسیحی بنا بود فلسفهٔ آخرت جدیدی را در آمریکا کشف کند. به جای دیدگاه سنتی، که بر طبق آن جهان خاکی فانی در برابر جهان آسمانی جاودان نهاد می‌شد، آمریکا به بنیاد نهادن دو گسری می‌سازندگاری تسویه داشت که در آن «زمان‌های گذشته» بخشی از این جهان بودند. فضای صدر مسیحیت، عصر طلایی و بهشت گمشده را می‌شد در شرایط

گاه‌علوم انسانی و مطالعات
ریتل جامع علوم انسانی

ارزشهای اجتماعی، اعتقادات، استعاره‌ها و زبان خاص خود را دارد. در چنین شرایطی زمان فقط نمودگار نیست، بلکه می‌توان آن را به تدریج نیز در آورد و احساسی ویژه ایجاد می‌کند.

میان گذشته و حال

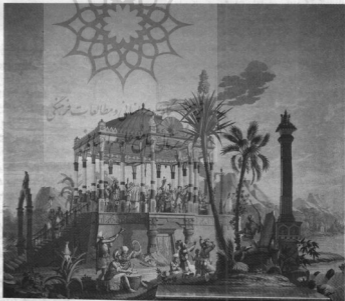
این احساس مربوط به زمان برای جستجوی موقعیتهای خود است در نوسان میان گذشته و آینده. انسانها طبیعتاً به آرزمانی کردن گذشته خود و بهتر دانستن آن از آنچه بوده و نیز به خنثی کردن توهمات خود درباره آینده گرایش دارند. هر چه به زمان حال نزدیکتر می‌شوند این گرایش تشدید می‌شود. این عادت اراج تهاون دایمی به گذشته و آینده ظاهر آ برای تأمین نیاز عمیق مردم به توجیه وجود خویش و جهت دادن به زندگیهای خویش است. نویسنده و جامعه‌شناس فرانسوی ژان کازنوو که رابطه میان زمان و خوشبختی را در فرهنگهای گوناگون بررسی کرده است، سخن از تأیید همه چیزهایی که تبدیل به خاطره می‌شود می‌راند (البته، تأیید به اضافه سز و گمانش). از سوی دیگر، الگوی دیرینه آگاهی پیشگویی کننده را نیز قسالبهای بسیاری که مربوط به گذشته اند حفظ می‌کنند. آلفونسورس مقاله نویس مکزیک بر احساس نیاز مردم به این فکر تأکید می‌کند که از زمانه بهتری آمده‌اند و به سوی زمانه بهتر دیگری حرکت می‌کنند - تمایل به ایجاد توازن میان خاطرات و امیدها. این جدال میان کهنه و نو، که مضمون تعدادین سهمی دارد، در آثار تاریخی همیشه به طور کامل ارزشیابی نشده است. شاید ادبیات به مفهوم گسترده توجیهی از آن به دست

اینکاه، طرح یک کاغذ دیواری قرن هجدهم فرانسوی ملهم از داستان فلسفی ژان فرانسس مازومنتل اینکاه و زوال امپراتوری پرو (۱۷۷۷) که نتگند نظری و تعصب مذهبی را محکوم می‌کند

دهد: خورخه لوئیس بورخس در تاریخ جاودانگی (۱۹۴۶) می‌گوید: «معاظه کاری و علاقت، گریچه در عالم سفلی با هم متفاوتند، در بهشت مترادف یکدیگر نند». به عبارت دیگر تنها سازگاری ممکن میان اجزای مستعارس زمان در جاودانگی است. احتمالاً چنین راه حلی پسند تجربه گراها نیست. زیرا در آمریکای لاتین این سازگاری میان گذشته و آینده با دشواری زندگی کردن در زمان حال مربوط است. اکثریت عظیم مردم آمریکای لاتین، که در جنگال مسائل تنازع بقا در عمق فقر اسیرند یا از بی ثباتی سیاسی و تورم اقتصادی عذاب می‌کشند فقط امکان زندگی روز به روز دارند. آنها محکومند به فعالیتهای پیردازند که از روزی تا روز دیگر سرسرا نگهشان دارد. از گذشته غافلند و توانایی تکیه به آینده را هم ندارند. واژه مانانا که اغلب در این مورد تکرار می‌شود و معمولاً ترابط آمریکای لاتین را تداعی می‌کند، فقط شیوه‌ای است برای حواله دادن مشکلات مسرم به آینده‌ای که به اندازه همان مشکلات جای چون و چسرا دارد.

چه به گذشته جنبه آرزمانی داده شود، چه نتگین شمرده شود، و چه به آینده ایمان بی اساس ارزانی شود در این قاره، که هنوز به نام دنیای جدید می‌شناسندش، شاید بهترین کار اشتغال به جستن زمان حال باشد. چنین جستجویی، به همان گونه که اوکتاویویاز در سفرش اتیش به مناسبت پذیرش جایزه نوبل ۱۹۹۰ گفته است، نه به معنای چشمپوشی از آینده و نه به معنای فراموش کردن گذشته است. بلکه به قول او: «زمان حال میعادگاه هر سه زمان است». زمان راستین این است - «زمان حال، معاصر بودن».

ترجمه ن. ت.



فرناندو اینسا.

نویسنده آرزوگرهای و از اعضای فعال یونسکو، دی سرتاف، مقالات و رساله‌های فراوانی است نظیر هویت فرهنگی امریکای اسپانیا در نوشته‌ها (گرددوس، سائرف، ۱۹۸۶)، و ضرورت آرزماندش (نوردان کومونیداد، پوگوس آپرس آ مرته ویشو، ۱۹۹۰).